

[ابطال افکار واهی]

﴿وقالوا اتخذ الله ولدا﴾ (۱۱۶).

و گفتند خداوند بر گرفت فرزندی.

اتخاذ فرزندی، همان گونه که یهود و نصاری عزیز و مسیح را ابن الله گفته و به فرزندی خدا نسبت دادند و در نتیجه خدا را برو ابناء الله خواندند؛ ممکن است ابتداءً به غلط، جهت تشریف داشته و سپس به مرور زمان این تشریف نادرست جنبه اعتقاد کفری به خود گرفته، چون بت پرستان که در آغاز به عنوان یادگاری از مردم نیکوکار و نیک اندیش، پیکره ای ساخته و بعدها آنها را به صورت «بت» مورد پرستش قرار داده و «شفیع عندالله» می خواندند.

و یا اصولاً آن را يك ریشه عرفانی و فلسفی است که کم و بیش این قبیل افکار به صور گوناگون در برخی از مکتب ها از زمانهای بسیار قدیم بالاخص در سرزمین یونان و هند، رواجی کامل داشته؛ کما این که اعتقاد گروهی، به این که فرشتگان را بنات الله می گفتند باز يك منشا عرفانی است و اگر دقیق تر بررسی شود این زایش و تولد خدائی را طبقه ای از عرفاء و فلاسفه از همان آغاز تا به جایی کشاندند، که همه موجودات را مظهر و جلوه گاهی از ذات حق، بلکه حقیقتی از وجود او، اعم از معتقدین به حلول ذات در اشیاء، چه به صورت وحدت موجود یا وحدت وجود و موجود یا وحدت در کثرت و کثرت در وحدت، که شقّ اخیر نظریه صاف تری از این مسلک است دانسته.

و در نتیجه برخی از مظاهر پر خیر و برکت به اصطلاح الهیه را، که به زعم هر گروه آثار وجودی و نفعش برای جامعه بشری برابر دریافتشان، قوی و شدیدتر می نمود به پرستش برگرفتند، چون خورشید و ماه و ستاره یا آتش و گوساله و نیز، پرستش فرشتگان یا مسیح و عزیز و یا علی علیه السلام را که خدا دانسته و حتی شیطان پرستان را نیز، اساس اعتقاد همین گونه مبانی بوده است.

باری، در قبال همه این افکار واهی بشری که همواره در طول تاریخ در برابر مکاتب



وحی الهی سروده و دم زده اند، پروردگار عالمیان خط بطلان کشیده فرمود:

«سبحانه» پاك و منزّه است ذات قدّوسش. از این که او را فرزندی باشد یا برگزیند یا او را هیچ نوع مشابهتی با خلق خود بوده [باشد] که او «احد» است و «صمد» و «لم یلد» است و «لم یولد» خدای یکتا است و بی همتا، مانند و همانندی او را نیست و دوّمی ندارد، بی نیاز است از هر چه و هر کس؛ نه او را یاری است و نه مددکاری که به ذات خود غنی است و ستوده؛ تو پُر است و ذاتش را کمبود و نقصانی نیست؛ تکیه گاه خلائق است و همه به او متکی و او به ذات خود قائم و تمام موجودات به مشیّت او استوار و پابرجا؛ نه «زاد» و «زاده» نشد و هیچ نوع «زایش» و «تولّدی» او را نسزد، چه: مسیح و عزیز و فرشته و چه: صادر اوّل یا عقل اوّل یا مقام نورانیّت و نور محمّدی ﷺ یا برابر حدیثی^۱ «ماء» و یا هر حقیقت دیگر، که ذاتش منزّه است از هر گونه صدور و زایشی، زیرا، برابر فطرت و عقل و نیز، بر حسب نقل: «لا یخرج منه شیء» است.^۲

و آفرینش به مشیّت او است، نه به ذات و اراده و مشیّت او، نه ذات او است بلکه کمال او است تا نفی جبر و اضطرار در فعلش کند، که: «ان یشاء یفعل وان لم یشاء لم یفعل» بدون هیچ گونه ترکیب یا تغیر و تبدّلی در ذات؛ [که]: «یفعل ما یشاء»

۱. حدیثنا علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق رحمه الله، قال: حدیثی محمد بن ابی عبد الله الكوفي، عن محمد بن إسماعیل البرمکی، عن الحسن بن الحسن، قال: حدیثی ابو سمیة، عن إسماعیل بن ابان، عن زید بن جبر عن جابر الجعفی، قال: جاء رجل من علماء أهل الشام إلى ابی جعفر ﷺ، فقال: جئت أسألك عن مسألة لم أجد أحدا یفسرها لی، وقد سألت ثلاثة اصناف من الناس، فقال كل صنف غیر ما قال الآخر، فقال: ابی جعفر ﷺ: وما ذلك؟ فقال: أسألك، ما اول ما خلق الله عز وجل من خلقه؟ فإن بعض من سألته قال: القدرة، وقال بعضهم: العلم، وقال بعضهم: الروح، فقال ابی جعفر ﷺ: ما قالوا شیئا، أخبرك ان الله علا ذكره كان ولا شیء غیره، وكان عزیزا ولا عز لانه كان قبل عزه وذلك قوله: ﴿سبحان ربك رب العزة عما یصفون﴾ (صافات(۳۷): ۱۸۰) وكان خالقا ولا مخلوق فأول شیء خلقه من خلقه الشئ الذي جمیع الاشیاء منه، وهو الماء فقال السائل: فالشئ خلقه من شیء او من لا شیء؟ فقال: خلق الشئ لا من شیء كان قبله، ولو خلق الشئ من شیء إذا لم یکن له انقطاع ابدا، ولم یزل الله إذا ومعه شیء ولكن كان الله ولا شیء معه، فخلق الشئ الذي جمیع الاشیاء منه، وهو الماء. التوحید، ص ۶۶ ح ۲۰.

۲. عن الصادق ﷺ فی قوله تعالی: ﴿الله الصمد﴾ لم یلد ولم یولد﴾ ان ﴿الصمد﴾ هو الذي لا یخرج منه شیء ولا یخرج هو من شیء، او لا یخرج منه شیء ولا یدخل فیهِ شیء، فیکون ﴿لم یلد ولم یولد﴾ تفسیرا للصمد على أحد الوجوه، لا ان «الصمد» یعنی المعتمد او المقصد للحوائج أو غیر ذلك. اللمعة البيضاء، ص ۱۲۸.





(آل عمران(۳): ۴۰) است و ﴿يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ﴾ (مائده(۵): ۱).

لذا، هیچ گونه سنخیتی بین او و مخلوقش نبوده، ولو به اعتبار مراتب و تشکیک در وجود و عدم تجافی ذات باری از مقام شامخ نسبت به سلسله موجودات، که همه این اعتقادات باطله یعنی: موجودات را خدا خواندن یا ادعای خدائی کردن یا در ذات خدا فانی شدن و به مقام وصل رسیدن و انیت و استقلال خود از دست دادن یا علی و مسیح و عزیر و فرشته را خدا یا فرزند خدا گفتن، از همین مبنا سرچشمه گرفته است یعنی: نبودن سنخیت وجودی خالق با مخلوق و شمول وجودی حقیقه الوجود به همه اشیاء و خلق و آفرینش پروردگار را به ذات دانستن، نه به مشیت و خواست که کمالی است از ذات و نه، عین ذات و سپس در ردّ این عقاید باطل فرمود:

﴿بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ﴾ (۱۱۶).

بلکه برای او است آنچه در آسمانها است و زمین، همه او را خاشع و فرمانبرند. لذا، او را نیازی نیست که فرزندی گزیند و نقصی در ذات ندارد که او را احتیاج به فرزند یا ناصر و یاور باشد؛ از طرفی هیچ موجودی ولو خلق اول، بدون قضاء و مشیت او تکون نگرفته و بود و نبودش به دست قدرت او است و همه موجودات طوعاً و کرها طاعتش برند و در برابر عظمت و کبریائیش خوارند و ذلیل، نه عزیر او را ولد است و نه مسیح و نه فرشتگان او را بنات الله و نه هیچ کس و هیچ چیز را با ذات قدوسش سنخیتی، به هیچ معنا.

﴿بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (۱۱۷).

نو، پدید آورنده آسمانها است و زمین. از این جمله پیدا است که:

[۱]. خلقت آسمانها و زمین نواست، نبوده و پدید آمده و مسبوق است به عدم، زیرا

لفظ «بدیع» به مؤجّدی گویند که ایجاد موجودی تازه کند، بدون هیچ سابقه‌ای.

و دلیل دومی است که: ذات پاکش را نیازی به اتخاذ فرزند نیست و هر چه موجود

است خلق او است نه زائیده او و نه هیچ سنخیتی با او؛ و او قدیم ازلی است و هر چیز دیگر حادث.

و دلیل سوّم این که :

﴿وإذا قضى أمرا فإنما يقول له كن فيكون﴾

و هر گاه امری [کاری یا چیزی را] خواهد، جز این نیست که گویدش «باش» پس «بُود» یا بدو هست شود یعنی: به مجرد تعلق مشیّت و اراده، شیء متحقق شود که حتّی به لفظ «کن» نیز، نیازی نیست.

[آیه و مسبوقیت خلق اوّل به عدم]

این آیه در بیان حدوث اشیاء و مسبوق بودنشان به عدم ولو صادر اوّل، کاملاً روشن و قطعی است و جای هیچ گونه بحث باقی نمی گذارد؛ حال اگر با مبانی اشتباه و نارسای فلسفه تطبیق ندهد گناه از اندیشه محدود بشری است، نه خدای دانای حکیم و اگر بخواهند آن را از نظر توجیه با مبانی فلسفه منطبق در آورند، تفسیری است به رأی؛ زیرا مسلماً کلمه «امر» مخلوق اول را هر چه باشد، چون سایر موجودات شامل است و تکوّنش از دائره قضاء الهی بیرون نیست؛ و لذا مسبوق به عدم بوده و پیدایش و بود آن مبتنی است به «کن» تکوینیّه آفریدگار که همان مشیّت و اراده او است.

[عدم تنافی بین حدیث و مطلب فوق]

و اگر در جائی امام علیه السلام فرمود: «اول ما خلق الله السماء»^۱ ظاهراً ناظر به حقیقت مادی بسیط سیال است که از آن پیکره هر موجودی ساخته شد، یا اگر خلق اوّل را از جانب پروردگار، «عقل» معرفی فرموده،^۲ مبین یک حقیقت معنوی است که به هر موجودی از این امر معنوی بهره ای نصیب گشت تا امکان تسبیح پروردگار در همه

۱. مسند الامام الرضا (ع)، ج ۲، ص ۴۸۳، از حدیث ۶۷.

۲. فقال ابو عبد الله علیه السلام: إن الله خلق العقل وهو أول خلق من الروحانيين الجار والمجرور إن كان خيراً بعد خبر أي هو أول خلق وهو من الروحانيين فافاد الكلام أن العقل یعنی الجوهر المجرود الإنساني أول المبدعات ومقدم على غيره من الممكنات كلها في الفطرة والإيجاد، ويؤيده قوله علیه السلام: «أول ما خلق الله العقل» وإن كان بياناً لخلق أو صفة أو حالاً عنه أفاد أنه أول خلق بالنسبة إلى الروحانيين وأما أنه أول خلق بالنسبة إلى غيره من الممكنات كلها فلا إلا إذا ثبت تقدم الروحانيين على سائر الممكنات في الإيجاد وثبوت ذلك خارج عن مفاد هذا الكلام. شرح اصول کافی، مولی صالح مازندرانی، ج ۱، ص ۲۰۱.





موجودات متحقق شود و این که اولیت یکی ناظر است به پیدایش و تکون شیء بسیط مادی و دیگر معنوی، هیچ نوع تضاد و تناقض در مفهوم اولیت این دو نیست و پیدا است که تحقق هر يك باز، از قضاء و مشیت الهی بیرون نیست و حاکی از مسبوق به عدم بودن هر يك است.

چنان که در حدیثی دیگر آمد که: «خلق الله الاشياء لامن شیء»^۱ خداوند آفرینش اشياء بفرمود نه از چیزی؛ چه اگر مایه اصلی همه اشياء از نظر مادی و معنوی آن ماء است و عقل [ماده و معنا] و [لکن] آنها [ماء و عقل] را از چیز دیگر نیافرید، بلکه مسبوق به عدم تلقی فرمود. و مؤید دیگر کلام مولا در نهج البلاغه است که فرمود:

«كان رباً اذ لا مربوب والهأ اذ لا مالوه وعالمأ اذ لا معلوم وسمیعاً اذ لا مسموع»^۲ و قطعی است که خلق اوّل از نظر مادی یا معنوی هر چه باشد مربوب است و مالوه و معلوم و مسموع و ذات قدوس را قبل از آفرینش هر چیز و یا ایجاد هر پدیده: از پرورش یافته و پرستنده‌ای یا دانسته و شنیده‌ای، دانا و سمیع و به قدرت پروریدن و شایسته معبود بودن معرفی فرمود؛ این باز تأیید دیگری است که خلق اوّل یا صادر اوّل مسبوق به عدم و تکوّنش به مشیت و قضاء الهی است، مشیّتی که به تصریح روایات ذات الهی نیست^۳ تا او را نوعی زایش و ولد باشد؛ بنابراین چون خلق او به مشیت او

۱. وروی ابن بابویه فی کتاب التوحید، عن الدقاق، عن محمد الاسدي، عن البرمكي، عن الحسين بن الحسن، عن ابي سميعة عن إسماعيل بن أبان، عن سعيد بن جبیر، عن جابر الجعفي، عن ابي جعفر عليه السلام في حديث: إن رجلاً سأل، ما أول ما خلق الله من خلقه؟ فقال عليه السلام: إن الله علا ذكره كان ولا شيء غيره وكان عزيزاً ولا عز، لانه كان قبل عزه وكان خالقاً ولا مخلوق فأول شيء خلقه من خلقه، الشيء الذي جمع الاشياء منه وهو الماء. فقال السائل: فالشيء الذي خلقه، من شيء أو من لا شيء؟ فقال: خلق الشيء لا من شيء كان قبله ولو خلق الشيء من شيء، إذا لم يكن له انقطاع أبداً ولم يزل الله إذا ومعه شيء ولكن كان الله ولا شيء معه. الفصول المهمة في أصول الاثمة، ج ۱، ص ۱۴۴ ح ۶.

۲. الكافي، ج ۱، ص ۱۳۹ ح ۴؛ التوحيد ص ۳۰۹، ح ۲.

۳. محمد بن ابي عبد الله، عن محمد بن إسماعيل، عن الحسين بن الحسن، عن بكر بن صالح، عن علي بن اسباط، عن الحسن بن الجهم، عن بكير بن أعين قال: قلت: لابي عبد الله عليه السلام: علم الله ومشيته مختلفان أو متفقان؟ فقال: العلم ليس هو المشية الا ترى أنك تقول: سافعل كذا إن شاء الله ولا تقول: سافعل كذا إن علم الله فقولك إن شاء الله دليل على أنه لم يشأ فإذا شاء كان الذي شاء كما شاء وعلم الله [الله] سابق المشية. شرح اصول کافی: ج ۱، ص ۱۰۹، ح ۲.
علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن اذينة عن ابي عبد الله عليه السلام قال: خلق الله المشية بنفسها ثم خلق الاشياء بالمشية. شرح اصول کافی، ج ۳، ص ۲۷۰، ح ۴.

است و مشیت کمال ذات [و] صفت فعل است، نه عین ذات، نفی سنخیت وجودی به هر معنا و مقام، بین خالق و مخلوق مسلم و قطعی و حتی ذات قدوسش را با صادر اول اصطلاحی، هیچ نوع همانندی و مشابهت از نظر وجودی نیست؛ چه خلق او نقصان از ذات نیست بلکه به مشیت او است که غیر ذات است؛ بنابراین لازمه خلق سنخیت وجودی با ذات باری نیست.

[بهترین راه دریافت حقایق وحی است نه عقل]

از طرفی باید توجه داشت که برای درك و دریافت این گونه حقایق، نه اندیشه بشری را به درستی و کمال، رسائی و توان پرواز است و نه حضور و شهودی از بندگان را در آغاز ایجاد و آفرینش خلق؛ پس چه بهتر که در این امور تابع سخن وحی و مکتب الهی شد، نه تفکرات و حدسیات ذهنی و سپس پندارها را به حساب عقل و خرد در آوردن. بنابراین گفتگو از آغاز آفرینش با اندیشه نارسا و عقل محدود و به بررسی اصل اشیاء و کیفیت آفرینش خلق اول پرداختن و با مغز کوچک درباره خدا و مشیت و اراده و فعل او سخن راندن و روی خیالات و اوهام فاعلیت او را بالعنایه و بالرضا، یا با تجلی بیان کردن که همه این اختلافات و داوری های بی جا به علت گام از محدوده عقل خود فراتر نهادن است و سرانجام هم به جانی نرسیدن و یا خدائی مصنوعی در ژرفنای خیال و وهم تراشیدن، این سقوط [ی است] در نتیجه دوری از مکتب وحی و پابندی به دماغ پر غرور و کبریای عقلانی بشری. لذا برای بیداری ما که در این کوره راههای تاریک به ضلالت و گمراهی دچار نشویم و اوهام و خیالات را به جای عقل نگرفته تا دست آویزی برای شیطان و سقوط آدمی باشد، خدای مهربان فرمود:

﴿ما أشهدتهم خلق السماوات والأرض ولا خلق أنفسهم وما كنت متخذ المضلّين
عضدا﴾ (کهف: ۱۸: ۱۵).

من در آفرینش آسمان و زمین آنان را حاضر و گواه نساخته و نه در آفرینش خودشان و گمراه کنندگان را گیرنده کمک نبودم.

آیه ظاهراً گوشزدی است، به آنان که سر بی صاحب می تراشند و روی پندار و





افکار کوتاه و دانش نارسای بشری سخن می گویند؛ در حالی که تصریحاً فرمود:
 ﴿وما أوتيتم من العلم إلا قليلاً﴾ (اسراء: ۱۷: ۸۵) .
 جز اندکی دانش به شما اعطا نشده .

که حدود خود باید شناخت و بیش از شعاع دایره عقل اعطائی پرواز نکرد تا به توهم و خیال دچار نشد، که چه بسا موجب سقوط و هلاکت آدمی گردد و اگر شخص، طالب افزایش نور علم و معرفت است، باید در خانه انبیاء و اوصیاء حق کوبد و از مکتب وحی دانش خویش فرا گیرد؛ که ما را نه آشنائی با جبرئیل است و نه رفاقت و دوستی با میکائیل و نه با خلق اول در تماس بوده ایم و نه خلق دوم؛ لذا، باید معارف حقّه را از سخن وحی آموخت و بندگی و پارسائی پیشه کرد تا انوار حکمت الهی به جان تابش نموده و سپس چشمه های گهربار آن از دل به زبان جاری گردد و روح را سکینه و آرامش حاصل و در نتیجه یقینش دست دهد، که اگر غیر از این شد، چون اعتقاد به عقول عشره و افلاک نه گانه موجب رسوائی سراینندگان آن خواهد بود .

[آیه و احادیث داله برآن]

و اینک، حدیثی چند که در ذیل همین آیه آمده نقل می شود:

۱. در تفسیر نور الثقلین به نقل از نهج البلاغه، در کلامی حضرت می فرماید:

هر آینه چیزی را که خداوندا اراده بودنش فرمود، تکون یابد؛ نه به صدائی که آگاه کند و نه به آوازی که شنیده شود و همانا سخن خداوند، پاك فعلی است از او به صورت ایجاد و مانند او پیش از آن وجود نداشته؛ چه اگر آن [صورت ایجاد] قدیم می بود هر آینه خدای دوّمی می شد.^۱

۲. و در همان تفسیر، به نقل از کتاب الاهلیلجه است، که حضرت صادق ضمن سخنانی مفصّل فرمود: که اراده فعل همان ایجاد شیء است، که چون به گوید: «باشد»

۱. فی نهج البلاغه بقول: لما اراد كونه ﴿كن فيكون﴾ لا بصوت يقرع ولا نداء يسمع وإنما كلامه سبحانه فعل منه انشاء ومثله لم يكن من قبل ذلك كائناً ولو كان قديماً لكان لها ثانياً. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۸۲؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۱۹.

پس تحقق یابد بدون هیچ رنجی و یا چگونگی و کیفی.^۱

۳. و نیز، در جریان گفتاری طولانی از حضرت رضا علیه السلام است که: و لفظ «باش» از جانب خداوند، کار او است و آنچه که به آن فرمان متحقق می شود، موجود و ساخته او است.^۲

۴. در تفسیر برهان، ذیل همین آیه از صفوان بن یحیی نقل [است] که گفت:

به حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: مرا از اراده خداوندی و اراده خلق آگهی فرما، گوید: که فرمود: اراده از جانب مخلوق رازی است نهانی، که پس از انجام فعل مر او را ظاهر و آشکار می شود و اما از جانب خدای تعالی، اراده اش درباره فعل ایجاد او است نه چیز دیگر، زیرا، که خداوند را در این باره همی و اندیشه ای نیست و این گونه صفات از ذاتش منتفی است و همه این امور از صفات خلق است، پس اراده خداوند همان فعل و کار او است نه چیز دیگر؛ فرمان می دهد مر آن چیز را که «باش» تحقق می یابد، بدون لفظی و گفته ای به زبان و بدون گزاره خاطره ای یا اندیشه و حالتی جهت ابداع و ایجاد آن، همان گونه که ذات او را جور و چگونگی یا کیف و حالتی نیست.^۳

باری چون عده ای از مردم مشرک و گروه یهود و نصاری به خاطر حفظ منافع شخصی نمی خواستند دست از مرام و مسلک خویش بردارند و از طرفی پایه استدلالات پروردگار در ردّ اتخاذ ولد به قدری کوبنده و قوی بود، که دهان دشمن را می بست؛ لذا، دنبال بهانه برآمدند که اینک، آن را پروردگار بازگو فرماید که:

۱. فی کتاب الاهلیجه قال الصادق علیه السلام فی کلام طویل: فالارادة للفعل احداثه انما يقول له کن فیکون بلا تعب ولا

کیف. تفسیر نور الثقلین ج ۱، ص ۱۱۹، ح ۲۲۳؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۹۶، باب ۵ خبر مشهور به اهلیجه.

۲. وفیه حدیث طویل عن الرضا علیه السلام ایضا یقول فیه: وکن منه صنع وما یكون به المصنوع. تفسیر الاصفی فیض کاشانی: ج ۲، ص ۱۰۴۴؛ عبون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۳ - ۱۷۴، مجلس الرضا مع اهل ادیان ... کلام الرضا علیه السلام مع عمران.

۳. عن صفوان بن یحیی، قال: قلت لابی عبدالله علیه السلام: اخبرني عن الارادة من الله و من الخلق قال: فقال: الارادة من الخلق الضمیر وما یدوله بعد ذلك من الفعل واما من الله - عزوجل - فارادته للفعل احداثه لا غیر ذلك لانه لا یروی ولا یهم ولا یتفکر و هذه الصفات منقیة عنه و هي من صفات الخلق فارادة الله - تعالی - هي الفعل لا غیر ذلك، یقول له: کن فیکون بلا لفظ ولا نطق بلسان ولا هممة ولا تفکر ولا کیف لذلك كما انه لا کیف له. التوحید، ص ۱۴۷، ح ۱۷؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۳۱۵، ح (۲) ۵۹۵.





﴿وقال الذين لا يعلمون لولا يكلمنا الله او تاينا آية﴾ (۱۱۸).

و گفتند: کسانی که نمی دانند و خرد نمی ورزند، که چرا خدا با ما سخن نگوید و با هر يك گفتگو نکند [که مثلاً این رسول حق است و فرستاده خدا است تا ما ایمان آوریم و دعوتش بپذیریم] او یا چرا خدا نشانه ای برای ما نمی آورد.

که حکایت از صدق رسول کند؛ منظور همان آیات «اقتراحیه» و مورد درخواست هر يك از آنها است نه نشانه و آیتی که رسول به فرمان الهی برای ایشان می آورد، که غرور و تعصب جاهلیت و بی خردی و پابندی به هوا و هوس و حفظ شوون و منافع فردی و تثبیت موقعیت شخصی از این گفتار جاهلانه کاملاً پیدا است؛ و لذا خداوند در قبال این سخنان بی رویه فرمود:

﴿كذلك قال الذين من قبلهم مثل قولهم﴾ (۱۱۸).

همین طور، نظیر گفتار آنان کسانی که پیش از ایشان بودند بسرو دند. یعنی: با درخواست معجزات اقتراحی سعی داشتند تا از فرمان حق سرپیچی کنند.

﴿تشابهت قلوبهم﴾ دلهاشان شبیه و همانند است. و افکارشان یکنواخت و متشابه؛ زیرا اگر نظری ندارند و طالب حقتند و راه صواب، که به قدر کافی و لزوم آیات و نشانه های خدائی به دست رسول جاری گشت، دیگر تقاضای آیه و نشانه اقتراحیه چرا!

پس معلوم می شود که دنبال هوسند و بهانه جوئی و قصد گرایش به حق و بینش و بصیرت را فاقد و لذا، باید بدانید که:

﴿قد بينا الآيات لقوم يوتنون﴾

تحقیقاً روشن نمودیم آیات و نشانه ها را برای مردمی که اهل یقینند.

یعنی: کسانی که در راه درك و فهم حقتند و می خواهند بدانند که راه صواب کدام است و رهبرش کیست، ما نشانه هائی که دلیل بر صدق رسول و قرآن است به خوبی و کمال صراحت و روشنی بیان کردیم و همین افرادند که از آیات ما بیدار و مستبصر می شوند و به راه حق می گردند.

و اینک، تو ای رسول ما اگر بینی که با همه نشانه ها و دلایل روشنی که اقامه گردید

و در ردّ عقیده و روش و اندیشه باطل ایشان نیز، سخن برفت، باز هم به دعوت پاسخ مثبت نمی دهند، غم مخور و بیش از حدّ کوشش روا مدار و خویشتق به رخ میفکن و روان خویش ناراحت مساز؛ که:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ (۱۱۹).

همانا ما تو را فرستادیم به سزا و به راستی و درستی [نه به باطل و بیهودگی] برای بیم دادن و مژده بخشی ایشان. که تنها از عذاب دوزخ و کیفری که در پیش است آنان را بترسانی و به نعم و مواهب بهشتی که نیکوکاران را آماده است، مژده دهی.

﴿وَلَا تَسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ﴾

و تو از یاران دوزخ بازخواست نشوی. که چرا ایمان نیاوردند؟ و به حق پشت نموده سرکش شدند و یا امر شونده، از یاران دوزخ پرس [در صورتی که قرائت ﴿لَا تَسْأَلُ﴾ به «جزم» نهی باشد، نه مضارع مجهول] که چه شکنجه و عذابی ایشان را سزا است و به انتظار؛ که توان شنیدنش نیست و تحمل دیدنش نه و ضمناً بدان که:

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودَ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ (۱۲۰).

هرگز از تو خوشنود نشوند یهودان و نه ترسایان جز این که پیروی کنی کیش ایشان را. یعنی: دست از دعوت به اسلام و قرآن برداری و ادّعی نبوت پس گیری و به تورات و انجیل «محرّف» آنان پابند شوی یا لااقل هر کوره راهی که به تو ارائه دهند در آن به راه افتی و خلاصه مطیع و فرمانبر ایشان شوی تا حفظ مقام و موقعیت آنان شده و لطمه ای به شخصیت خیالی و مال و منالشان وارد نشود و در قبال این انتظارات بی جا و ناروای ایشان فرمود:

﴿قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهَدَىٰ﴾ (۱۲۰).

ای رسول ما بگو: که همانا رهنمونی خدا، هم او است رهنمونی حقیقی و واقعی. که هر موقع به اقتضاء حکمت و مصلحت و شرایط محیط و زمان رسول و کتابی فرستد و مکتبی ترتیب دهد، که بندگان را صلاح و مقتضی باشد و هم اکنون نه کیش شما را حقی است و نه تورات و انجیل «محرّف» را واقعی و پیرویش یکسره گمراهی است و ضلال و نه، راه حق و کمال؛ و سپس تهدیداً فرمود که:





﴿وَلَمَّا أَتَيْتُمْ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾

و قسم به ذات خود، هر آینه اگر خواهش های ایشان را پیرو شوی پس از آن که تو را دانشی فرا آمد [بدان و آگاه باش، که دیگر]:

﴿مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ نیست برای تو از جانب خدای هیچ یاری و نه، یاوری.

[دو مزیت پیامبر اکرم ﷺ در فرمان الهی]

در این فرمان رسول اکرم را دو مزیت است:

یکی آن که: مسلمین دانند و دریابند که اگر هوای انحرافی به دماغشان و زَد به فرجامی سخت که سلب یاوری خدا است، دچار شوند.

دیگر آن که: کفار را امید تزلزل ایمان در رسول اکرم و مسلمین و گرایش به هر مکتب دیگر غیر از اسلام بریده شود و حتی راه مماشات و سازش کاری در برخی تقاضاها و منویات ایشان بسته گردد و سپس برای این که تمیز دهد مردم نیکوکار و پاک نهاد نصرانی و یهود را که طالب حَقّند و در انتظار موعود به سر برده اند، از دشمنان و سرکشان و نیز، نوید و امید ببخشد رسول را در گسترش اسلام به ایمان ایشان، فرمود:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾ (۱۲۱).

کسانی که به ایشان کتاب عطا کردیم که آن را می خوانند به شایسته خواندنش [یعنی: همان گونه که در تورات و انجیل یادآور شدیم که آخرین رسول ما کیست و نشانه های آن چیست [در آن] دقت و تأمل می ورزند و چون بی نظرند و در جستجوی حق، علائم را منطبق دیده لذا] به کتاب خدا [که قرآن است] ایمان آورده و به رسول او می گروند و در پایان تهدید نموده می فرماید:

﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَاُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾

و هر کس به قرآن و اسلام و پیامبر ما [و به نشانه ها و علائمی که درباره حضرتش در تورات و انجیل بیان شده و هم اکنون نیز، منطبق است] کافر گشت [پس بداند و آگاه باشد که] از زمره مردم زیانکار خواهد بود.

البته در معنای این آیه احتمالات چندی گفته اند^۱ که انسب، آنچه گفته شد به نظر رسید از نظر مصداق؛ در حدیثی نقل است:

که از شتون حق تلاوت و قرائت قرآن تأمل و اندیشه در همه آیات الهی است و در آنجا که سخن از نعم بهشت و عذاب دوزخ می شود خوانندگان در حین خواندن، از شکنجه و عذاب استعاذه و پناه به خدا می برند و نعم بهشتی را که خداوند تذکر می دهد، خواستار و مستدعی می شوند.^۲

در تفسیر برهان ذیل همین آیه از ابی الحسن الدیلمی از حضرت صادق علیه السلام نقل است: از شتون حق تلاوت این که به تائی و شمرده و از روی متانت قرآن می خوانند و به آن می اندیشند و به دستوراتش عمل می کنند و به وعده آن امیدوارند و از وعیدش بیم [دارند] و از داستانهای آن پند می گیرند و به فرمانش عمل می کنند و از نواهی باز می ایستند؛ به خدا قسم منظور از آن حفظ آیات و درس حروف و خواندن سوره ها و آموزش تقسیم و جدول بندیهای قرآن به ده گانه و پنجگانه نیست؛ که حروفش را از یر کردند و حدودش را نابود و جز این نیست، که حق تلاوتش دقت و بررسی و اندیشیدن در آیات و عمل به دستورات او است؛ خدای تعالی فرمود کتابی که آن را به سویت فرستادیم مبارک است و پر خیر تا در آیاتش بیندیشید و دقت کنید.^۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. تفسیر روض الجنان، ج ۲، ص ۱۳۶.

۲. و (ثالثها) ماروي عن أبي عبد الله أن ﴿حَقَّ تِلَاوَتَهُ﴾ هو الوقوف عند ذكر الجنة والنار يسأل في الأولى ويستعيز من الاخرى. و (رابعها) أن المراد يقرءونه حق قراءته يرتلون الفاظه ويفهمون معانيه. تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۷۵.

۳. الحسن بن ابی الحسن الدیلمی عن جعفر بن محمد الصادق علیه السلام في قوله تعالى ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ﴾. قال يرتلون آياته و يفقهون به و يعملون باحكامه ويرجون وعده و يخافون وعيده و يعتبرون بقصصه و ياتمرون

